

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۵۸ - ۱۴۵

بررسی دوگانگی رفتاری و تبعیض اجتماعی دولت شوروی در واقعه پناهندگی فرقه دموکرات در سال ۱۳۲۵

قادر کیانی^۱

چکیده

بعد از شکست فرقه دمکرات (Democrat) آذربایجان از قوای نظامی حکومت مرکزی در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ عده‌ای از سران سیاسی نظامی و بخشی از اعضاء و هواداران عادی بناچار راه جمهوری آذربایجان شوروی را در پیش گرفتند. اینان با مشکلات بزرگی از نظر مسکن، غذا، پوشاک، بهداشت روبرو شدند. البته بادر نظر گرفتن شرایط اقتصادی، اجتماعی و ... بعد از جنگ جهانی دوم این شرایط بد از نظر کمبود امکانات اولیه زیستی، طبیعی و قابل قبول به نظر می‌رسد. ولی در همین شرایط آنچه از رفتار دولت کمونیستی اتحاد شوروی در عمل دیده شد رفتار دوگانه و تبعیض آمیز نسبت به پناهندگان فرقه دمکرات بود. سران نظامی و سیاسی فرقه دمکرات همراه با عده ای محدود دیگر از امکانات و امتیازات در خور برخوردار بودند ولی در همان هنگام چنانکه در بالا اشاره گردید خیلی بزرگی از پناهندگان ساده علاوه بر آنکه از کوچکترین امکانات زیستی اعم از غذا، مسکن، بهداشت، لباس و غیره محروم بودند. دوری از خانواده و اقوام مشکل مضاعفی گردید و خواستار مراجعت به ایران می‌شدند. اما سران حزبی و نظامی فارغ از این مشکل بودند. باید متذکر شویم فقط از رهبران محمد بی‌ریا بود که خواستار بازگشت به وطن بود. مقاله در پی آن است که به این سوال پاسخ دهد آیا رفتار حکومت شوروی با پناهندگان تبعیض‌آمیز بوده است یا نه؟ فرضیه مقاله این است شعار برابری سوسیالیستی دولت شوروی در برخورد با پناهندگان فرقه دمکرات به فراموشی سپرده شد.

واژگان کلیدی

برابری، پناهندگان، تبعیض، گرسنگی، بهداشت.

۱. دانشیار و عضو علمی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: ghadr.kiyani@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۷

طرح مسأله

بعد از امضای قرارداد قوام سادچیکوف حکومت شوروی طی چند ماه ارتش خویش را از ایران خارج کرد و نه تنها به پشتیبانی خویش از فرقه دمکرات خاتمه داد. بلکه رهبران موافق مقاومت در برابر قشون مرکزی از آن جمله پیشه وری، پادگان و جهان شاهلو را با فشار از ترکیب رهبری فرقه دمکرات کنار گذاشت. سرهنگ قلی اف که بعد از خارج شدن ژنرال آتاکیشی اف همه کاره فرقه بود. محمد بی ریا را به عنوان صدر فرقه دمکرات تعیین کرد و به پیشه وری، پادگان و جهان شاهلو یادآوری کرد که از ایران خارج شوند.

پیشه وری که از رفتار ناجوانمردانه روسها برآشفته بود. ضمن اعتراض به عملکرد سرهنگ قلی اف با پرخاش بدو گفت: «شما ما را آوردید میان میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی کند ناجوانمردانه رها کردید. از ما گذشته است اما مردمی را که به گفته های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند همه را زیر تیغ داده اید، به من بگویید پاسخگوی این نابسامانی ها کیست؟ سرهنگ قلی اف که از اعتراض پیشه وری عصبانی شده بود تنها در پاسخ پیشه وری یک جمله بر زبان راند: «سنی گتیرن سنه دیبر گت» (جهانشاهلو ۱۳۸۰: ۲۵۷)

غروب ۲۰ آذر داشت نزدیک می شد که کمیته مرکزی فرقه دمکرات آخرین نشست خود را تشکیل داد و در غیاب پیشه وری با تلاش مقامات روس محمد بی ریا به عنوان صدر کمیته مرکزی فرقه انتخاب گردید. اندکی بعد بی ریا بیانیه ای را با امضای خود، خطاب به مردمی که در جلوی ساختمان کمیته مرکزی گرد آمده بودند صادر کرد: «قشون دولتی برای نظارت بر حسن انجام انتخابات می آیند.» سلام الله جاوید به عنوان استاندار و شبستری به عنوان رئیس انجمن ایالتی در تلگرافی خطاب به قوام السلطنه و محمدرضا شاه موضوع ترک مخاصمه را اعلام کردند. بدینسان بود که بعد از آمدن قشون مرکزی و قلع و قمع فرقه چی ها عده ای چند هزار نفری راه جمهوری آذربایجان شوروی را در پیش گرفتند.

روسو می گوید: «انسانها آزاد و برابر آفریده شده اند. اما همیشه در اسارت و بردگی بسر می برند.» وی در چرایی اسارت انسانها و نابرابر بین آنها معتقد است که مالکیت خصوصی باعث اسارت انسان و بی عدالتی در بین آنان شده است. او می گوید: «اولین فردی که با ایجاد حصار و قطعه زمینی را از آن خویش ساخت و مالکیت خصوصی را بنیاد نهاد و به تبع آن نابرابر و بی عدالتی در بین انسانها ریشه دوانید.»

در ایدئولوژی مارکسیسم در بخش ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی به این موضوع به صورت عمیق و گسترده پرداخته شده است. مارکسیستها بر این باور بودند که با الغای مالکیت خصوصی ابزار تولید نه تنها جامعه طبقاتی، دولت، استثمار انسان از انسان از بین خواهد رفت.

بلکه ناهنجارهایی موجود در جوامع انسانی از آن جمله، دزدی، دروغ‌گویی، کلاهبرداری و ... نیز از بین خواهند رفت و انسان طراز نوینی خلق خواهد شد. مارکسیستها نوید زندگی را می دادند که با استقرار فرماسیون کمونیستی ایجاد می شود و در آن از نا برابری و بی عدالتی اثری دیده نخواهد شد. هنگام ورود پناهندگان فرقه دمکرات به شوروی نزدیک سه دهه از پیروزی بلشویک ها می گذشت و آنان موفق شده بودند همه انواع مالکیت خصوصی ابزار تولید را لغو کنند. اما آیا با الغای مالکیت خصوصی ابزار تولید توانسته بودند بی عدالتی و نابرابری را نیز از میان بردارند؟ با گریزی گذار به رفتار دولت شوروی با پناهندگان فرقه دمکرات جواب روشنی به سوال مذکور در رابطه با این پناهندگان خواهیم یافت. در آخر لازم است یاد آور شویم که تا حالا هیچ پژوهشی درباره سرنوشت غم بار پناهندگان فرقه دمکرات به شوروی صورت نگرفته است.

پناهندگان فرقه دمکرات در جمهوری آذربایجان شوروی

پناهندگان فرقه دمکرات را می توان به دو گروه تقسیم بندی کرد. گروه اول شامل رهبران (نظامی یا سیاسی) و صدو پنجاه نفر جوانانی که در زمان حاکمیت فرقه دمکرات برای فراگیری آموزش نظامی در شهر باکو و گنجه بسر می بردند و دویست نفر ارتشی فارس زبان عضو و هوادار حزب توده ایران بودند که از ارتش شاهنشاهی فرار و به نیروی نظامی فرقه دمکرات پیوسته بودند. گروه دوم هزاران نفری بودند که از رده های پایین فدائیان و تشکیلات فرقه دمکرات بودند. از این گروه دوم هزاران نفری، نوشته ای بصورت خاطره یا هرگونه نوشته ای که باز نمایانده ای درد و رنج یا خوشحالی و یا شکایت شان در تامین غذا، مسکن، بهداشت، کار، آموزش، ازدواج و ... باشد در دست نیست. اما از گروه اول چند نفر خاطرات خویش را از زندگی پناهندگی نوشته بصورت کتاب چاپ و منتشر کرده اند و در دسترس می باشند.

رهبران سیاسی نظامی از لحظه ورود تا دم مرگشان نه تنها با هیچ مشکلی از نظر معیشتی دست به گریبان نبودند بلکه با در نظر گرفتن امکانات و شرایط سال ۱۳۲۵ زندگی رویایی داشته اند. بالاش آبی زاده می نویسد: «۱۷ فروردین ماه سال ۱۹۴۷ م (۱۳۲۶ هـ.ش) بود. دو روز بعد از خارج شدن از تبریز، به باکو رسیدیم. از آنجا هم به محلی به نام «یاشیل باغ» (باغ سبز) در مردکان رفتیم.» (فرزاد، ۱۳۹۰: ۲۶) در ادامه وقتی با رجوع به خاطرات افسران توده ای که چندین ماه با گرسنگی و ... تا رسیدن به باکو دست به گریبان بوده اند. معنی مدت دو روزه از تبریز به باکو رسیدن بیشتر ملموس و درک خواهد شد. البته وقتی که فقط گوشه کوچکی از امکانات رهبری احتمالاً ندانسته از زبان بالاش آبی زاده در می رود. بیشتر به عمق تفاوتها و تبعیض ها پی برده می شود. ایشان می نویسد: «در یکی از چنین روزهایی شنیدم که مدینه در بیمارستان بستری است. هنگام عصر، برای ملاقات مدینه، به همراه علی توده، به بیمارستان رفتیم. او در بیمارستان «سیماشکو» در یک اتاق جداگانه بود... او تعریف کرد که، این روزها در خوابگاه

دانشگاه یک اتاق جداگانه به من داده بودند. شب دوم در اتاق کابوس دیدم و ترسیدم. دکترها گفته اند که از شدت ترس اعصابم به هم ریخته، برای معالجه باید مدتی در بیمارستان بستری شوم.» (همان، ۴۱-۴۰) مدینه گلگون اوا معشوقه بالاش آبی زاده در تبریز قبل از پناهندگی به باکو بود. خانم «نوبر» که دختر شیرخواری هم به نام ترلان داشت. زن واقعی و قانونی بالاش آبی زاده بود که وی را به امان خداسپرد و راه پناهندگی را در پیش گرفت تادست در دست مدینه گلگون اوار در سنگر کمونیسم برای آزادی و رفاه انسانها بکوشد. مدینه گلگون اوار به خاطر دیدن کابوس ده روز در اتاق خصوصی یک تختی در بیمارستان بستری می شوند. اما در همان هنگام هزاران پناهنده دیگر از دست کک و شپش تا صبح نمی توانستند پلک روی هم بگذارند. درباره ۲۵۰ نفر دانشجوی اعزامی به باکو فتح اله زاده می نویسد: «دولت شوروی به امید نقشه آینده، تمام و کمال این ها را تحویل گرفته بود. پس از شش ماه تحصیل با جمع شدن بساط فرقه در ایران، به استناد این که به عنوان دانشجوی مهمان در شوروی اقامت داشتند خواهان بازگشت به ایران شده بودند. اما حکومت شوروی آنها را روانه اردوگاه های سبیری کرده بود. در دوران خروشچف آن هایی را که از این اردوگاه های مرگبار جان بدر برده بودند، در جنوب کازاخستان اسکان داده بودند.» (فتح اله زاده، ۱۳۸۱: ۶۹-۶۸) ما در این گروه علاوه بر رهبران سیاسی و نظامی فرقه دمکرات و ۲۵۰ نفر دانشجوی اعزامی دویست نفر افسران توده ای را هم جا دادیم چون اینها هم هرچند به سختی و بعد از سالها بالاخره خود را به باکو رساندند. گوشه ای از سختیها و مشکلات شان را اینگونه آورده اند. «شهادت سرگرد نوروزاف که از نزدیک شاهد حال واحوال آنها بوده گوشه هایی از وضع رقت بار آنها را حکایت می کند. به نوشته او: «پناهندگان ایرانی در بخش های علی بایرامعلی، ژدانف و نخجوان آواره و سرگردان بودند. شورای وزیران آذربایجان شوروی به منظور اسکان پناهندگان و تامین کار برای آنها دو کمیسیون تشکیل داد که سرپرستی یکی را من برعهده داشتم. در فوریه سال ۱۹۴۷ (زمستان ۱۳۲۵) وقتی به دیدار آنها رفتم، پناه جویان از شدت سرما بر خود می لرزیدند و چیزی برای گرم کردن خود نداشتند.» (خسروی / حیدریان، ۸۸: ۱۳۸۱)

خانم نجمه علوی درباره سرمای استخوان سوز و نبود سرپناه و امکانات گرمایشی چنین نوشته اند: «پس از خارج شدن از مرز ایران، در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۵، وارد اردوگاه ژدانف شدیم. زمستان و سرمای سختی در آن سال بود محل سکونتیمان در این اردوگاه، اتاقک های بی در و پیکری بود که سوز سرما یک راست به داخل آن می آمد. با یک پتو با ویکتوریا در هم گوله شده بودیم. در حالی که از سوز سرما دندان ها مان به هم می خورد.» (فرزاد، ۸۸: ۱۳۹۰)

درباره وضعیت غذا و بهداشت پناهندگان افسر احمد شفائی می نویسد: «در این جیره به تمام معنی کلمه یک جیره بخور ونمیر بود. کسی که آن جیره را در آن سال ها دریافت می کرد،

البته به سرعت از گرسنگی نمی مرد، ولی در دراز مدت، گرفتار عواقب سوء تغذیه می شد، به سرعت ضعیف می گشت، اگر کمک مادی دیگری به طور علاوه به او نمی رسید، قوای جسمانی او سریعاً تحلیل می رفت و در معرض تهدید انواع بیماری ها قرار می گرفت.» (همان: ۱۲۱)

«شب، هنگامی که می خواستیم بخوابیم، یکی از ما گفت: رفقا، ما شپش زده شده ایم، زیرا من تمام تنم می خاردم... دیگران نیز شرم و حیا را کنار گذاشته و به خارش بدنشان اعتراف کردند. فروغیان گفت: بچه ها، برای رهایی از شپش، باید همه پیراهن های خودمان را درآورده و یقه اش را رو اجاق نگهداریم. ما همه از دستور وی پیروی کردیم و پس از لحظه ای شپش ها یکی پس از دیگری و گاهی چند تا با هم رو بخاری می افتادند و جرق و جروق کنان کباب می شدند. پس از پایان این وظیفه ما پوشاک ها خود را به تن کردیم و از آن شب توانستیم تا اندازه ای بهتر بخوابیم» (نظری، ۱۳۷۱: ۱۸۶)

پاراگراف بالا را از خاطرات سروان حسن نظری آوریم. ایشان همراه ناوی برای گرفتن داوری ضد شپش (DDT) به مسئولان مراجعه و دست خالی برمی گردند. ولی در همان هنگام مدینه گلگون اوا بخاطر کابوس دیدن ده روز در اتاق خصوصی یک نفره بیمارستان بستری می شوند و هر روز بالاش آبی زاده هنگام ملاقات به غیر از لوازم دیگر برایش یک اسباب بازی خریده می برد.

«مدینه ده روز در بیمارستان خوابید من هر روز عصر به دیدن او میرفتم و هر بار هم اسباب بازی تازه و خنده دار برایش می گرفتم تا روحیه اش باز شود. مدینه هنگام ترخیص از بیمارستان، یک جعبه اسباب بازی با خودش برد.» (همان، ص ۴۱)

گفتیم ۱۵۰ نفر جوان ۲۰ ساله عمدتاً از شهر تبریز برای آموزش نظامی به جمهوری آذربایجان اعزام و در شهرهای باکو و گنجه مستقر بودند اکثریت آنان به اضافه عده ای از فداییان ساده درخواست بازگشت به ایران کردند. با در نظر گرفتن این که کنش وزیران و مقامات حکومتی برای دیگران ساختار می باشد که می توانند مانع و محدودیت کارگزار گشته و یا زمینه کنش را فراهم سازد. حال در برابر کنش و کارگزاری پناهندگان موانع و محدودیت ساختار را در ذیل خواهیم آورد. «رفقای ما که در آن ایام در آذربایجان شوروی به سر می بردند، حکایت می کنند که آتا کشی اف رئیس کا.گ.ب و نماینده با قراف با آنها به صحبت می نشیند ولی چون در قصد خود اصرار می ورزیدند، روزی مقامات شوروی می گویند هر کس قصد مراجعت به ایران را دارد در یک سو بایستد و اسامی آنها را یادداشت می کنند. چند روز بعد به بهانه حرکت به ایران آنها را سوار قطار می کنند. منتها به جای ایران به سیبری، قزاقستان و دیگر جاهای بد آب و هوای آسیای مرکزی تبعید می کنند. بسیاری از این جوانان قربانی این نقشه شیطانی شدند به گواهی بازماندگان این فاجعه از میان ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر که به سیبری تبعید شدند. تنها حدود ۱۰۰ نفر توانستند پس از مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف از اردوگاه ها جان سالم به در برند

و عمدتاً به قزاقستان منتقل شدند.» (خسروی / حیدریان، ۱۳۸۱: ۹۱) «هنگامی که ایرانیان بازمانده از اردوگاه‌ها به کازاخستان رسیده بودند سخت ضعیف و بی رمق و در زیر آفتاب سوزان گیج و مات نظاره‌گر بودند... دوران آزادی و اعاده حیثیت این داغ دیدگان در محل مسکونی جدید شان نیز با بی‌خانمانی و گرسنگی و در به دری آغاز شده بود. در آن تابستان داغ کفش نداشتند و با پای برهنه به سر کار می‌رفتند. کار آنها کشاورزی در کلخوزها، چوپانی و چاه‌کشی در دشت‌های سوزان و رختخواب‌شان مزارع یونجه و علف خشک و لباس‌هایشان مندرس و چهل تکه بوده است. حق دور شدن از محل زندگی خود را نداشته‌اند.» (فتح‌الله‌زاده، ۷۵) اما فقط این جوانان نبودند که جان و زندگی خویش را در شوروی با کوچکترین کنشگری در مقابل سد نفوذناپذیر ساختارها باختند. بلکه از بزرگان فرقه یعنی پیشه‌وری و بی‌ریا با کوچکترین کنشگری مستقلانه مغضوب، اولی‌جان خویش را طی تصادفی ساختگی و دومی زندگی خویش به صورت زندانی در اردوگاه‌های سیبری به مدت تقریباً سی سال باختند. پیشه‌وری با ارزیابی باقراف درباره علل شکست فرقه دمکرات مخالفت ملایمی کرده بود و بی‌ریا درخواست بازگشت به ایران را کرده بود. اما در مقابل غلام‌یحیی‌دانشیان مأمور کا.گ.ب در بستری که ساختار برایش فراهم کرده بود. نقش آفرینی کرد و تا لحظه مرگش رهبر فرقه دمکرات ماند سرگذشت هر سه تن در ذیل آورده می‌شوند.

میرجعفر پیشه‌وری

وی براساس استنتاج مورخه‌ی ۱۳۰۹/۱۱/۱ خود را بدینگونه معرفی می‌کند: «بنده در خلخال از توابع ایالت آذربایجان متولد شدم. تا سن ده سالگی در خلخال بودم بعد به واسطه‌ی شلوغی که آن موقع در خلخال از طرف ایل شاهسون وجود داشت، خانه‌ی ما را غارت کردند. بنابراین من با پدر و مادرم به روسیه مهاجرت کردیم. بنده در آنجا به واسطه‌ی هم‌ولایتی ما که معلم بود در بادکوبه داخل مدرسه شدم و هم در مدرسه مستخدم بودم. زمان تزار، بعد از تمام شدن مدرسه‌ی ابتدایی، داخل دارالمعلمین شدم.

دوره‌ی دارالمعلمین را هم تمام کردم... و هنگام بروز کمونیستی، معلم مدارس فوق بودم، بعد، در موقعی که در گیلان انقلاب شد، بنده هم آمدم در گیلان، دو ماه داخل انقلاب بودم. در قسمت دسته‌ی احسان‌الله‌خان... بعد در اداره‌ی روزنامه‌ی حقیقت به سمت مترجمی و نویسندگی داخل شدم و مدتی در آنجا کار کردم. بعد به مناسبت اختلافاتی که در میان کارکنان روزنامه‌ی حقیقت پیش آمد و علاوه بر این روزنامه توقیف شد، بنده بعد از دو سه ماه، مجبور شدم به بادکوبه بروم و در آنجا به شغل معلمی اشتغال پیدا نمایم... تا هزارو نهصد و بیست و هفت آنجا بودیم.» (فرزاد، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵).

تاریخ تولد پیشه‌وری را ۱۲۷۲ شمسی نوشته‌اند: «سیدجعفر جوادزاده‌ی خلخال‌ی که بعداً به میرجعفر پیشه‌وری معروف شد در سال ۱۲۲۷ شمسی در روستای «سیدلر زیوه‌سی» از توابع

خلخال آذربایجان در یک خانواده‌ای که سید بودند. متولد شد.» (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۹۳: ۱۲). آنگونه که از اوراق استنطاق پیشه‌وری بر می‌آید «میل زیاد» همسرش برای دیدار اقوامش باعث شد به ایران مراجعت کنند. البته از «وضعیات بادکوبه» نسبت به ایرانی‌ها هم علاوه بر خستگی خویش را عامل دیگر بازگشت ذکر میکند. بنابراین با توصیه‌نامه‌ای مبنی بر استخدام ایشان در کارخانه‌ی پنبه بار فروش که «مال روس‌ها» بود وارد ایران می‌گردد اما موفق به استخدام در اداره‌ی مذکور نمی‌شود.

در مراجعه به اداره‌ی مذکور چنین جواب می‌شنود. «ایشان گفتند صحیح است ما یک نفر مستخدم لازم داشتیم که هم مترجم باشد و هم از انواع پنبه اطلاع داشته باشد و این روزها برایمان کاغذ رسیده که طهران همچو شخصی خواهند فرستاد و علاوه بر این، شما در قسمت شناختن نوع پنبه تخصص ندارید. بنابراین نمی‌توانیم شما را بپذیریم.» (فرزاد، ۱۳۸۵: ۱۷). پیشه‌وری بارفروش را به مقصد تهران ترک می‌کند بعد از مدتی بیکاری و در جستجوی کار به کتابفروشی روی می‌آورد. بعد از یک سال و نیم اشتغال به کتابفروشی در مدرسه‌ی روس با شغل معلمی استخدام می‌گردد و در ششم دی‌ماه ۱۳۰۹ بازداشت و زندانی می‌گردد.

«از سال ۱۹۴۰ (۱۳۱۹. ش) محکومیت زندانش، تبعید در کاشان، تغییر یافت. او یک سال بعد به هر حال به تهران برگشت و به فراهم آوردن زمینه‌ی انتشار روزنامه‌ای به نام آژیر مشغول گردید.» (اتابکی، ۱۳۷۶: ۱۳۰). پیشه‌وری درباره‌ی تبعیدش به کاشان چنین نوشته است: «... در سال ۱۳۱۹ پس از بازداشت ده ساله‌ی خود از زندان مستقیماً به کاشان تبعید کردند. این تبعید برای من سخت‌تر از زندان بود ولی هرگز روح من مأیوس نشد. تنها در یک حیاط خرابه مکانم دادند. قدغن کردند با هیچ‌کس حرف نزنم، حتی دختر ده ساله‌ی یکی از رفقای تبعیدیم را هم اجازه ندادند با من سلام و علیک بکنم. نهایت ما را بیست و دو نفر دیگر بار دیگر به زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیه‌ی شهرپور [ورود قشون متفقین در سال ۱۳۲۰ به ایران] توانستم رهایی یافته خود را به تهران برسانم...» (آژیر، شماره‌ی ۹۱، ۱۵ مرداد ۱۳۲۲). آمدن وی به تهران مقارن بود با تشکیل حزب توده‌ی ایران. «در مهرماه ۱۳۲۰ در جلسه‌ی مؤسسان حزب توده شرکت کرد و جزء رهبران اولیه‌ی حزب انتخاب شد و به همراه ایرج اسکندری اولین مرانامه‌ی حزب را نوشت ولی به علت اختلاف با اردشیر آوانسیان به زودی کناره گرفت.» (کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۱۶-۱۱۷). اختلاف پیشه‌وری با آوانسیان که از زمان زندان ادامه داشت یکی از نکات مبهمی است که هیچ داده‌ای موثق برای ابهام‌زدایی و شفافیت آن در حال حاضر وجود ندارد. احتمالاً منبع آن کینه‌ورزی آرامنه نسبت به تورک‌ها می‌باشد. پیشه‌وری به روزنامه‌نگاری روی آورد و در خرداد ۱۳۲۲ انتشار روزنامه‌ی آژیر در تهران را آغاز کرد.

وی در اواخر همین خردادماه که اولین شماره‌ی آژیر را در تهران منتشر کرد از تبریز کاندیدای نمایندگی مجلس چهاردهم شد. «در تبریز برای کسب نه کرسی مجلس، ۱۲ نفر نامزد

شده بود که از بین آنها، سه نفری که پیشه‌وری، کمونیستی که یازده سال در زندان به سر برده بود، رهبری آن را بدست داشت توسط حزب توده و اتحادیه‌های کارگری پشتیبانی می‌شدند... در نتیجه‌ی انتخابات، از بین نه نفر نماینده منتخب به ترتیب، حاجی خویی و سید جعفر پیشه‌وری بیشترین آراء را کسب کردند.» (آبراهیمان، ۱۳۹۲: ۲۴۳-۲۴۴).

«مجلس چهاردهم در ۶ اسفند ۱۳۲۲ گشایش یافت ولی در ۲۶ اسفند، رسماً کار خود را با بررسی اعتبارنامه‌ی نمایندگان آغاز کرد. از مجموع ۱۳۶ نماینده انتخاب شده، تنها دو نفر نماینده‌ی اول و دوم تبریز بواسطه‌ی رد شدن اعتبارنامه‌شان، نتوانستند به مجلس راه پیدا کنند.» (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۹۳، ۲۸۱). اردشیر آوانسیان ارمنی، کینه و دشمنی خود را نسبت به پیشه‌وری در جریان رأی‌گیری برای اعتبارنامه‌ی نمایندگی‌اش با رأی مخالف خویش نشان داد. «به نوشته‌ی تقریباً اکثر اعضای بلند مرتبه حزب توده، از بین اعضای فراکسیون حزب توده در مجلس، تنها اردشیر آوانسیان به اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری رأی مخالف داده بود.» (همان، ۲۸۴).

لازم است متذکر شویم آوانسیان در جریان رد اعتبارنامه و اخراج پیشه‌وری از حزب توده‌ی ایران نیز نقش اصلی و مهمی را ایفاء کرد و از هیچ‌گونه لجن‌پراکنی و دروغ‌گویی در مورد پیشه‌وری مضایقه نمی‌کند. وی می‌نویسد: «موقعی که رضاشاه درگذشت او [پیشه‌وری] در روزنامه‌ی خود «آزیر» مقاله‌ای نوشت که رضاشاه را نابغه نام نهاد. این تملقی بود به محمد رضاشاه تا شاه نیز از او خوشش آمد [آید] و با او مخالف نباشد تا به این ترتیب بلکه کار تصویب اعتبارنامه‌ی او در [مجلس چهاردهم] عملی شود.» (دهباشی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۷). در صورتی که می‌دانیم رد اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری که از سوی مجلس چهاردهم در تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۲۲ صورت گرفت و در آن زمان هنوز رضاشاه در قید حیات بود و رضاشاه دو هفته بعد یعنی در ۵ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.

رد اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری را یکی از اشتباهات مهم مجلس چهاردهم برشمرده‌اند حتی بعضی از نویسندگان آن را شرم آور خوانده‌اند. مرادی مراغه‌ای از جاوید آورده است: «از ننگین-ترین یادگارهای این مجلس یکی تصویب اعتبارنامه‌ی «سید ضیاء الدین» مزدور سرسپرده‌ی انگلستان، و کیل یزد بود و دیگری رد اعتبارنامه‌ی «میر جعفر پیشه‌وری و خوئی» نمایندگان تبریز که به اعتراض پرخشم ولی بی اثر مردم تبریز مواجه گشت.» (همان: ۲۸۴).

بعد از رد اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس چهاردهم و اخراج وی از حزب توده‌ی ایران که در هر دو مورد نقش مهم و پررنگ آرداش آوانسیان غیر قابل انکار است، روزنامه‌ی آزیر به خاطر مقاله‌ای در شماره‌ی ۳۱۴، که پیشه‌وری نوشته بود، توسط فرمانداری نظامی تهران توقیف شد. اما این اقدام در هنگامه‌ای صورت گرفت که وی از تهران عزیمت و در تبریز مستقر شده بود.

مرگ پیشه‌وری

پیشه‌وری همراه با غلام یحیی دانشیان و سرهنگ قلی اف معاون وزارت کشور برای سرکشی به یکی از اردوگاه‌های پناهندگان فرقه در جاده گنجه یولاخ در ساعت ۷ صبح با برخورد ماشین به نرده پل جاده تصادف می‌کنند پیشه‌وری بعد از انتقال به بیمارستان بنا به گفته علی توده خواستار حضور برادر پزشکیش بر بالین اش می‌شود. «پیشه‌وری در بیمارستان می‌گفت برادرم در باکو پزشک است پیش من بیاورید ولی اسرار او موثر نبود آخرین حرفی که بر زبان آورد و گفت خانه قوام السلطنه خراب شود و برای همیشه چشم از جهان فرو بست.» (توده، ۱۹۹۳: ۱۰۵) درباره مرگ پیشه‌وری دو نظر وجود دارد یکی از این دو نظر تصادف را طبیعی می‌داند ولی نظر دیگر آن را ساختگی می‌داند نورالدین کیانوری آخرین دبیر اول حزب توده قبل از ضربه جمهوری اسلامی معتقد است. تصادف بدون نقشه قبلی و طبیعی بوده است. وی می‌نویسد: «درباره مرگ پیشه‌وری حرف‌های دوگانه‌ای زده می‌شود آنچه من می‌دانم و بیشتر به حقیقت نزدیک است این است که تصادف کاملاً طبیعی بوده است.» (کیانوری، ۱۳۷۱: ۳۸۶) مرادی مراغه‌ای درباره مرگ پیشه‌وری اینگونه نوشته است: «به هر حال ارزیابی‌ها در مورد مرگ پیشه‌وری به شدت ضد و نقیض است و پرتوی بر زوایای تاریک مرگ او نمی‌افکنند. قضاوت‌های آنان در مورد چگونگی مرگ پیشه‌وری بیشتر متأثر از نوع نگرش و دلبستگی یا عدم دلبستگی به نظام سوسیالیستی شوروی است. ماشین سرکوب و کشتار استالین با کمک عوامل آذربایجانی به شدت ادامه داشت البته این کشتار و تبعید در سراسر شوروی وجود داشت و بی‌رحمانه اجرا می‌شد... چند نفری که خیلی مشهور بودند و جایگاه ویژه‌ای در فرقه داشتند گرفتار شدند. مثل عباس زاهدی، میزانی، بیگدلی، اسماعیل شمس (مدیر روزنامه آذربایجان ارکان فرقه دمکرات آذربایجان) و دکتر مهتاش، وزیر کشاورزی حکومت ملی و... اغلب این افراد پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و افشای بخشی از جنایات استالین آزاد شدند...» (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۹۳: ۴۷۲)

غلام یحیی دانشیان

دانشیان در حکومت فرقه دمکرات درجه ژانرالی داشت و پس از شکست فرقه دمکرات همراه با رهبران سیاسی نظامی به شوروی پناهنده و در باکو ساکن گردید و بعد از چند سال به منصب صدر فرقه دمکرات دست یافت تا آخرین روز حیاتش در این سمت باقی ماند. کیانوری آخرین دبیرکل حزب توده ایران در بعد از انقلاب ۵۷ در داخل کشور، درباره دانشیان می‌گوید: «غلام دانشیان فردی بود قدرت طلب و مستبد و اعتماد به خود بسیار زیادی داشت. حزب کمونیست آذربایجان شوروی هم نسبت به او رفتار دوستانه و حمایت بدون انتقاد داشت و این وضع ویژگی‌های گفته شده را شدت می‌بخشد.» (کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۳۸۶) «حتی گفته می‌شد که غلام یحیی در دفتر خود دستور می‌داد فرقه‌ای‌های «خاطی» را بخوابانند و شلاق بزنند

کسانی که در زمان تاخت و تاز غلام یحیی [از مورد اعتمادترین مزدوران روسیه و از دوستان حیدر علی اف] بچه‌های حرف شنوی از آب در نیامده، سرسختی نشان داده و تسلیم نشده بودند، در تبعیدگاه‌ها از بین رفتند و اگر هم شانس برای جان به در بردن از مشقات تبعیدگاه‌ها داشتند به فراموشی سپرده شدند. (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۸۲) «غلام یحیی سرانجام پس از یک زندگی پر از خشم و هیاهو و تزویر و سرسپردگی و کارنامه‌ای سیاه از قدرت طلبی و استبداد رأی در شهریور ماه ۱۳۶۵ اگوست ۱۹۸۶ زندگی را بدرود گفت و در قبرستان فخری باکو واقع در خیابان فخری دفن گردید.» (همان، ۸۴)

محمد بی‌ریا

«محمد فرزند حاجی غلام شهرت بی‌ریا در سال ۱۲۹۳ هـ.ش در شهر تبریز در خانواده یک نجار چشم به جهان گشود او در سن ۸ سالگی به همراه خانواده اش از طریق باکو به خراسان مهاجرت کرد و در آنجا مشغول تحصیل شد. اما به خاطر بیماری و ناسازگاری مزاج مادرش با آب و هوای آن دیار مجبور به مهاجرت به باکو شدند. بی‌ریای نوجوان ضمن ادامه تحصیل به مدت ۷ سال در باکو کم‌کم به ادبیات و شعر علاقه پیدا می‌کرد و اولین تجربه‌های شعری اش را در مجله «دیوار» چاپ باکو به چاپ رسانده است. مرگ ناگهانی مادرش تغییر اساسی در زندگی شاعر نوجوان پیش آورده است. بی‌ریا به همراه پدر و برادر و دو خواهر خردسالش «محبوبه و حسنیه» مجبور به بازگشت به ایران می‌شود و به مدت دو سال یعنی از سال ۱۹۳۴ میلادی الی ۱۹۳۶ میلادی در اداره بلدیة شهر تبریز مشغول به کار می‌شود. اسم اصلی اش محمد باقرزاده و بی‌ریا تخلص شعراش بود که بعداً بدان نام مشهور شد و اگر مخالفان فرقه برای تخویف فرقه و تخریب چهره محمد بی‌ریا به عنوان وزیر فرهنگ فرقه به کرات نوشته‌اند که بی‌ریا قبل از وزارت «نوازنده باغ چرخ فلک تبریز» بوده است. شاید با اندکی تحریف، اشاره به همین دوره دو ساله از زندگی بی‌ریا باشد. در سال ۱۹۳۸ بی‌ریا خدمت سربازی اش را در لشکر تبریز به پایان رساند و در اداره راه آهن تبریز استخدام شد و تا ورود قوای متفقین به ایران و اشغال تبریز توسط قوای روسی در شهریور ۱۳۲۰ شمسی این کار را ادامه داد» (برگرفته از مرادی مراغه‌ای ۱۳۸۵: ۵-۴) «خانم لوئیس فاوست پژوهشگر دانشگاه آکسفورد انگلستان درباره بی‌ریا می‌نویسد به طور کلی فعال‌ترین اعضای فرقه دمکرات آذربایجان کسانی بودند که پیوند کمتری با حزب توده داشتند.

البته موارد استثنایی چون محمد بی‌ریا نیز بودند، بی‌ریا از تبریز یهایی بود که پس از سالها اقامت در شوروی به ایران بازگشت، او در سازماندهی تشکیلات کارگری تبریز فعال بود پس از مدتی به ریاست اتحادیه کارگری منصوب گردید و در ناآرامی‌های سیاسی و کارگری ما قبل اقتدار فرقه نقش داشت.» (ملازاده، ۱۳۷۶: ۱۰۸)

«و اندکی بعد که بر مسند وزارت فرهنگ فرقه دمکرات تکیه می‌زند، به فکر تجدید فراش

و تغییر همسرش می افتد. او دختر جوانی به نام حمیده برهانی را از یک خانواده ثروتمند تبریز وادار به ازدواج می کند و جشن عروسی را که هزینه آن را مرتضی خوبی، تاجر، مالک و کارخانه دار معروف تبریز می پردازد؛ چنان باشکوه و پر تجمل برگزار می کند که مدت های مدیدی نقل و نبات بذله گوین شهر در محافل عمومی و خصوصی می گردد. شگفتی روزگار را ببین! که از سر تصدق رنج کارگران بی چیز به مسند صدر اتحادیه کارگران تکیه می زند و آن وقت از کیسه بزرگترین سرمایه دار و کارخانه دار شهر، مفصل ترین مراسم عروسی را به راه می اندازد! (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵)

بی ریا بعد از قشون کشی مرکز به آذربایجان بر اثر تیراندازی به ماشینش زخمی و در بیمارستان شوروی بستری می گردد. «رفتم باز هم به طرف کمیته مرکزی تا بی ریا را ملاقات کنم. گزارش دادند که بی ریا را تیر زده اند. رفتم جلوی بیمارستان شوروی ماشین بی ریا را سوراخ سوراخ کرده بودند... اوباش ماشین را سوراخ سوراخ کردند و بی ریا به بیمارستان شوروی رفت. بعد از ملاقات در بیمارستان دیگر او را ندیدم و بعداً معلوم شد به شوروی پناهنده شده است.» (جاوید، ۱۳۵۸: ۱۹)

پناهندگی بی ریا در شوروی سی و اندی سال طول کشید که تقریباً همه این مدت طولانی را به علت درخواست بازگشت به ایران در زندان و تبعید گذراند. بی ریا بعد از گذراندن اولین ۹ سال زندانش درباره بازداشت و محکومیت خویش چنین گفته است: «در سال ۱۹۴۷ که از ایران به شوروی آمدم برایم پرونده ساختند دادستان به موجب اتهامات زیر بر علیه من کیفرخواست صادر کرد:

۱- در سال ۱۹۴۲ بدون کسب اجازه از وزارت کشور درصدد برآمده بودی برای بازگشت به ایران از کنسولگری ویزا بگیری.

۲- در سال ۱۹۴۶ در دوران حکومت فرقه با کنسول آمریکا در شهر تبریز ملاقات نمودی ای چرا به چنین ملاقاتی تن دادی؟ و کدام موضوعات در آن ملاقات مطرح شده است؟

۳- در ماه های آخر سال ۱۹۴۷ در باکو بدون کسب اجازه از وزارت کشور اتحاد شوروی در صدد برآمده بودی به ایران برگردی چرا؟ (ملازاده، ۱۳۷۶: ۱۱۵-۱۱۴) «جرم بی ریا این بود که میخواست به ایران برگردد و به همسر و فرزند نوزادش بیبوند. ۲۷ سال زندان و اقامت در اردوگاههای کار اجباری در سیبری برای جلوگیری از تحقق این خواست ساده انسانی بود. که بی ریا با یکرنگی کم نظیر، تا پایان آن پای فشرد.» (خسروی وحیدریان، ۱۳۸۱: ۱۵۷) «بی ریا پس از ۳۳ سال عذاب و رنج و فاجعه در سال ۱۹۸۰ به صورت پیرمرد ریش سفید ۶۶ ساله به تبریز آمد پنج سال بعد در سال ۱۹۸۵ در گذشت و در وادی رحمت تبریز دفن گردید.» (ملازاده ۱۳۷۶: ۱۱۶)

نتیجه گیری

یکی از ایرادهایی که بر مارکسیسم وارد است. این است که برخلاف هابز که انسان را گرگ انسان می‌داند (البته لازم است متذکر شویم این گفته به آن معنی نیست که نظر هابز مورد قبول است). مارکسیسم انسان را فرشته خو می‌داند که مالکیت خصوصی ابراز تولید و به تبع آن تقسیم جوامع به طبقات متخاصم فقیر و غنی انسان را به شرارت و دیو خوی وا می‌دارد. اما در واقعیت امر در هر نقطه کره زمین مارکسیست‌ها به اقتدار عالی سیاسی دست یافته‌اند. اولاً از خود و حزبشان آنچه که در عمل به نمایش گذاشته و عمل کرده‌اند. نه فرشته خوبی بلکه عین دیو سیرتی و شرارت بوده است. نمونه آن را می‌توان در کامبوج خمرهای سرخ، کوبای کاسترو، شوروی استالین، کره شمالی و غیره به عیان مشاهده کرد. دوماً بی‌اعتنایی و عدم درک واقعیت‌های انسانی باعث می‌گردد که این واقعیت‌ها به صورت پتک سنگین بر سر مارکسیست‌ها کوبیده شود و اینجاست که آنان نه به عقل و تدبیر، بلکه بر نیروی اجبارگر و خشونت بیشتر روی می‌آورند در مارکسیسم «در» تفکر و تعقل بسته است. چون به زعم پیروانش که مارکسیسم، ایدئولوژی علمی است و کوچکترین شک در این امر که باعث تفکر و تعقل گردد. با انگ رویز یونیست (تجدید نظر طلب) یا همان مرتد در ادبیات دینی کوبیده می‌شود. آنچه که حائز اهمیت است همگان باید در تلاش باشند تا اصول علمی این ایدئولوژی اجراء گردد. همه آنچه که گفته آمد مو به مو در برخورد حکومتی کمونیستی شوروی با پناهندگان فرقه دمکرات چه در توزیع ناعادلانه وسایل زیستی و چه در مقابل درخواست کاملاً طبیعی و بدیهی بازگشت به ایران قابل مشاهده است. و بدین سان بود که این گفته خانم آرنه درباره انقلاب فرانسه: «آنان نه تنها نتوانستند عدالت را برپا دارند بلکه آزادی را هم قربانی عدالت کرده‌اند.» درباره انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها هم مصداق پیدا می‌کند.

فهرست منابع

- ۱- اتابکی، تورج ، ۱۳۷۶ ، آذربایجان در ایران معاصر ، ۱، اول، تهران، انتشارات توس
- ۲- آبراهامیان، یرواند ، ۱۳۹۲ ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ، ۱، اول، تهران ، نشر نی،
- ۳- دهباشی، علی ، ۱۳۷۸، خاطرات اردشیر آوانسیان، ۱، اول، تهران ، انتشارات سخن و شهاب
- ۴- جهانشاهلو، نصرت الله، ۱۳۸۰، ما و بیگانگان، ۱، اول، تهران، نشر ورجاوند،
- ۵- خسروی/حیدریان، بابک/محسن، ۱۳۸۱ ، مهاجرات سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان، تهران، پیام نور
- ۶- فرزاد، شاهرخ طرقة دمکرات آذربایجان از تخلیه تبریز تا مرگ پیشه وری، تهران انتشارات اوحدی ۱۳۹۰
- ۷- فرزاد، شاهرخ تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، تهران، ۱۳۸۵، انتشارات شیرین
- ۸- فتح الله زاده، اتابک خانه دایی یوسف، تهران، چاپ ششم، نشر قطره
- ۹- مرادی مراغه ای، علی از زندان رضا خان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان، تهران ۱۳۹۳، نشر اوحدی
- ۱۰- مرادی مراغه ای، علی خشم و هیاهوی یک زندگی، تهران، ۱۳۸۸، نشر اوحدی
- ۱۱- مرادی مراغه ای، علی زندگی و زمانه محمد بی ریا، تهران ، ۱۳۸۵ ، نشر اوحدی
- ۱۲- ملازاده، حمید رازهای سر به مهر ، تبریز ، ۱۳۷ ، انتشارات ارک
- ۱۳- نورالدین، کیانوری خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، ۱۳۷۱، انتشارات اطلاعات
- ۱۴- نظری غازیانی ، حسن گماشتگی های بد فرجام، تهران ، ۱۳۷۱ انتشارات رسا
- ۱۵- جاوید، سلام الله گوشه ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان، بی جا، ۱۳۸۵ ، باشگاه ادبیات

16- Ali tuda Ay Lakalr silinir. Baki, 1993,yanclik

مجله ها:

۱۷- آژیرریال شماره ۱۵، ۱۹ مرداد ۱۳۲۲

۱۸- بخارا شماره ۲ سال ۱۳۷۸ کشاورز.

